

روح انسانی

ادیب طاہرزادہ

مؤسسہ معارف بھائی کانادا

مقدمه ناشر

رساله یازدهم "مطالعه معارف بهائی" به "روح انسانی" نوشته جناب ادیب طاهرزاده از فضلای محقق و صاحب نظر جامعه بهائی تخصیص داده شده است. مشاراًلیه فرزند برومند حاج محمدطاهر مالمیری از خادمان غیور امر الهی، مؤلف "تاریخ شهدای یزد" و مورخ وقایع حزن انگیز جانبازیها و فداکاریهای احبای آن سامان است که از نظر خانوادگی نسبت به جناب آقا سیدجعفر نیریزی از اصحاب برگزیده جناب وحید و بقیة السیف نیریز میرساند. معظّم له شخصاً در ایام جوانی در ایران و در دوران بلوغ و کمال در میدان هجرت در انگلستان و ایرلند و سپس در سراسر اروپا بعنوان مشاور قاره ای قائم به خدمت امر بوده و سپس نیز به امتیاز خدمت در معهد جهانی امر بهائی مفتخر شده اند.

حاصل تحقیقات معظّم له در مباحث امر بهائی، شامل مجموعه نفیسی در چهار جلد بنام "The Revelation of Baha'u'llah" است که به زبان انگلیسی تألیف شده است.

در باره روح انسانی در آثار شارع و مبین امر بهائی حقایق فراوان نهفته است و بعضی از فضلاء و محققین نیز به جمع آوری و طبقه بندی آن اقدام نموده، مجموعه های نفیسی از خود بیادگار گذاشته اند ولی مطلبی که مورد نظر مؤلف فاضل و دانشمند این رساله قرار گرفته و ابتدا آنرا بصورت گفتاری در یکی از جلسات بزرگ سالیانه "انجمن مطالعات بهائی" Association for Baha'i Studies در سال ۱۹۸۶ در لندن، کانادا القاء فرموده و سپس آنرا فصلی از یکی از مؤلفات خود قرار داده اند تحقیق و تلفیقی جدید از حقایق مندرج در آثار مبارکه است که آن درر و جواهر مطالب را بنحوی بدیع و بی سابقه برشته نظم و ارتباط کشیده اند و مجموعه ای بدیع از عقاید و تعالیم امر بهائی در خصوص روح تألیف فرموده و نه تنها اصول و مبانی افکار بهائی در باره روح را

مدون ساخته بلکه نتایج عملی و حاصل و هدف از نکات نظری و کلی را تا آنجا که در حیات روزانه انسان سهم و اثری دارد بنا بر اساس تعالیم بهائی روشن ساخته‌اند. نظر به لزوم استفاده عموم، علاوه بر ترجمه فارسی این اثر پرارزش، متن انگلیسی آن نیز ضمیمه گردید تا همه یاران راستان بتوانند از آن بهره‌مند گردند.

مؤسسه معارف بهائی

روح انسانی

ارتباط بین عهد و میثاق الهی و روح انسانی تحت تأثیر یک اصل اساسی اداره می‌شود که حضرت بهاءالله آنرا ضمن یکی از آیات کلمات مبارکه مکتونه با بیانات عالیات زیر ظاهر و آشکار فرموده‌اند:

"أحببني لأحبك ان لم تحبني لن احبك ابدأ فاعرف يا عبد". (۱)

از بیان مبارک فوق این حقیقت روشن می‌شود که بین خدا و انسان روابط عشق و محبت وجود دارد ولی انسان برای اینکه بتواند به کسب موهبت محبت الهی موفق شود باید قدم اول را در این راه بردارد بعبارت دیگر شخص باید با گشودن دریچه قلب خود در این سبیل پیشقدم گردد. روح حقیقتی است معنوی و وجود جسمانی ندارد و به همین سبب نمی‌توان ماهیت آن را با ادوات علمی یا وسائل مادی دیگر کشف و یا درک نمود به عبارت دیگر جوهر و حقیقت آن از حیطه درک و فهم انسان خارج است.

حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه نازلۀ در بغداد خطاب به ملاهادی قزوینی* که در سلک حروف حی منسلک بود ولی بعداً به میرزا یحیی پیوست روح انسانی را "لطيفة ربانية" و "تجلی عز صمدانیه" معرفی و تأکید می‌فرمایند که هیچ نفسی به ماهیت حقیقی آن پی نتواند برد. " ... و اگر الی ما لانهايه بعقول اولیه و آخریه در این لطیفه ربانیه و تجلی عز صمدانیه تفکر نمائی البتّه از عرفان او کما هو حقّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی ". (۲)

* برای کسب اطلاع در باره این لوح مبارک به کتاب The Revelation of Bahá'u'llah جلد دوم صفحات

گرچه برای انسان تا وقتی که در این عالم فانی بسر می برد کشف حقیقت روح میسر نیست ولی شخص می تواند آثار آن و تجلیات صفات ناشیة از آن را در نفس خود احساس کند. اعتقاد به روح و اطلاع بر وجود و خصائص آن از طریق بیانات مقدّسه الهیّه به ما می رسد انبیای الهی بوده اند که بدو بصیرت حقائق روحانیّه را به عالم بشریّت عنایت فرموده اند و لکن در ادوار سابقه عالم انسانی استعداد درک عوالم روحانی و الهی را بطور کامل کسب نکرده بود. حضرت مسیح با عبارات زیر این حقیقت را تأیید نموده است:

"بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم لکن الآن طاقت تحمّل آن را ندارید و لیکن چون او یعنی روح راستی آید شمارا به جمیع راستی هدایت خواهد کرد. (۳)

به همین سبب انبیای قبل در بیانات خود به ذکر وجود روح اکتفا نموده و از توضیح حقائق و اسرار آن خودداری فرموده اند.

پیامبر اسلام حضرت محمّد که آخرین مظهر ظهور در کور نبوّت بود و ظهورش از تمام ظهورات گذشته به ما نزدیکتر است، به نزول آیه کوتاهی درباره روح در قرآن کریم اکتفا نموده است.

"و يسألونك عن الروح قل الروح من امر ربي وما اوتيتم من العلم الا قليلا" (۴)

در این دور بدیع حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء کیفیت روح را با توضیحات بسیاری روشن فرموده اند این هیاکل مقدّسه در بسیاری از الواح مبارکه به وجود روح شهادت داده و آن را به عنوان یک حقیقت روحانی ناشناختنی توصیف نموده اند، از آن بعنوان "آیت کبری" یاد کرده و مقام بلند آن را تصدیق فرموده اند. در آثار مقدّسه امرالله بیانات زیادی نیز درباره صفات و خصائص روح انسانی و بقا و ترقی آن در عوالم بعد نازل گردیده است. دایره این آثار مبارکه به قدری وسیع است که می توان با گردآوری آنها مجموعه بزرگی در این موضوع تألیف نمود. فی الحقیقه یکی از عطایائی که حضرت بهاء الله در زمینه علم ادیان به عالم انسانی ارزانی داشته اند تبیینات و توضیحاتی است که بنا به استعداد مردم این زمان درباره روح انسانی نازل فرموده اند ولی این

توضیحات و تبیینات هم تنها دربارهٔ خصائص و مشخصات روح انسانی است و بهیچ وجه ماهیت آنرا توجیه نمی‌کند.

از آن جا که روح انسانی حقیقتی است معنوی و بالطبع از عوالم روحانی ناشی می‌شود کلمات از توصیف جوهر ذاتی آن قاصر و قوای عقلانی و دیگر حواس جسمانی بشری از درک حقیقت اصلی آن عاجز است حضرت بهاءالله این نکته را در لوحی که خطاب به یکی از مؤمنین به نام عبدالرزاق صادر گشته تأیید می‌فرمایند:

"این که از حقیقت نفس سؤال نمودید انّها آیه الهیة و جوهرة ملکوتیة الّتی عجز کلّ ذی علم عن عرفان حقیقتها و کلّ ذی عرفان عن معرفتها. . . انّ النفس علی ما هی علیه آیه من آیات الله و سرّ من اسرار الله اوست آیت کبری و مخبری که خبر می‌دهد از عوالم الهی در او مستور است آنچه که عالم حال استعداد ذکر آن را نداشته و ندارد. . ." (۵)

با وجود این مطالعه آثار حضرت بهاءالله می‌تواند به سهم زیادی سبب تنویر افکار نفوس شود از تمعّن در الواح مبارکه معلوم می‌شود که روح انسان از تجلیات عوالم روحانی است و در همان لحظه انعقاد نطفه با جسم انسان همراه و مرتبط می‌گردد از این رو اعتقاد به اینکه روح قبل از انعقاد نطفه وجود داشته با تعالیم بهائی مطابقت ندارد. حضرت شوقی ربّانی ولیّ امر دیانت بهائی می‌فرماید که:

"نفس یا روح انسانی همزمان با انعقاد نطفه جسمانی به وجود می‌آید." (۶)

روح انسانی را که مقدّس و متعالی از ورود و خروج و یا صعود و نزول است نمی‌توان به مفهوم جسمانی در درون بدن تصوّر نمود و یا آن را با اشیاء مادی مرتبط ساخت.

حضرت بهاءالله در لوح عبدالرزاق چنین می‌فرمایند:

"این مقامات و هم‌چنین مقامات نفس در الواح شتی ذکر شده اوست آیتی که از دخول و خروج مقدّس است و اوست ساکن طائروسائر قاعد شهادت می‌دهد بر عالمی که از برای او اول و آخر است و هم‌چنین بر عالمی که مقدّس از اول و آخر است". (۷)

تعلق روح به جسم همانند ارتباط نور با آئینه است نوری که در آئینه مشهود است از خود آئینه نیست بلکه انعکاس نوری است که از منبع دیگر ناشی می‌شود به همین سبب وقتی آئینه می‌شکند نور هم‌چنان باقی و برقرار می‌ماند.

زمانی که روح با جسم همراه می‌شود یک موجود انسانی با خصوصیات یگانه و مخصوص به وجود می‌آید این موجودیت که بدایتش لحظه انعقاد نطفه است نهایت ندارد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"روح انسانی را بدایت است ولی نهایت نه الی الابد باقی و برقرار است" (۸)

روح حقیقتی جاودانی و ابدی است و به ترقیات خود در عوالم الهی تا ابد ادامه می‌دهد. تصوّر و اعتقاد به حیات جاودانی در حقیقت عالیترین وسیله برای توسعه بصیرت نوع انسان است اندیشه در باره فناپذیری و ابدیت روح در قلب هر نفس مؤمنی احساس مسرت عمیق برمی‌انگیزد و وی را به ادای شکرانه در برابر این ودیعه حیات جاودانی که از طرف خداوند قدیر عنایت شده وادار می‌کند. یکی از جهات دیگر این موهبت الهیه افتخاری است که خدا به پدر و مادر عنایت نموده و آنان را وسیله قرار داده است برای بوجود آوردن اطفال که ارواحشان مقدر است تا ابد در عوالم الهی ترقی کند. توجه به این حقیقت می‌تواند هر پدر و مادری را غرق در شرف و سرور نماید.

جهت درک و فهم حقائق روحانی انسان ناگزیر است آثار مقدّسه الهیه را تلاوت و در اطراف معانی مودوعه در آنها تفکر کند. منبع دیگری نیز که انسان می‌تواند از آن در این زمینه درس گیرد تحقیق در قوانین طبیعت است و این مشروط بر آنست که شخص بتواند کشفیات خویش را با حقائق مکنونه در آثار مقدّسه تطبیق دهد. توأم ساختن مطالعه الواح مبارکه و قوانین طبیعت و

تطبیق آن دو با همدیگر می‌تواند انسان را در کشف هر مسئلهٔ روحانی از جمله روح انسانی تا حدی مدد و یاری نماید. در این مقام تذکر این نکته لازم است که چون آثار مقدسه الهیه منابع مستقل بالذات برای درک حقائق روحانی هستند، بررسی قوانین طبیعت باید با آنها تطبیق داده شود در غیر این صورت یعنی تکیه بر آن قوانین به تنهایی در مطالعهٔ حیات روحانی می‌تواند گمراه کننده باشد.

شناسائی این حقیقت که خلقت الهی حقیقت واحدی است انسان را به درک عمیق‌تر حقائق دینی موقّق می‌کند و نشان می‌دهد که عوالم روحانی و جسمانی از هم جدا نبوده و بلکه هر دو جزئی از قلمرو عالم وجود به‌شمار می‌روند. قواعدی که بر عالم طبیعت حاکم است با اصولی که در عوالم روحانی در ادیان الهی و در عالم انسانی معمول و متداول است مشابه می‌باشد. مثلاً ملاحظه می‌شود که بین قوانینی که بر حیات و رشد و نمو درخت حکومت می‌کند و اصولی که محرک حیات انسان است از نظر مادی و معنوی مشابهت فراوان مشهود است. درخت ریشه‌های خود را عمیقاً در خاک فرو می‌برد و از مواد معدنی موجود در آن تغذیه می‌کند و با وجود این که نسبت به خاک در رتبه بالاتر قرار دارد برای حفظ حیات خود به آن وابسته است. علی‌رغم این وابستگی درخت در جهت مخالف رشد می‌کند گویی به علت عدم علاقه به خاک شاخه‌هایش را به سوی آسمان می‌گستراند. انسان هم وقتی از تعلّقات مادی می‌گذرد و روحش به امور روحانی میل می‌کند به‌طور مشابهی از عالم مادی منقطع می‌گردد.

درخت با رشد به سوی آسمان از زمین دورتر می‌شود و با استفاده از اشعهٔ آفتاب که گرانبهاترین شیئی در عالم مادی است و در اثر جذب قوایی که از آن ناشی می‌شود سبز و خرم می‌ماند، شکوفه‌های زیبا می‌دهد و اثمار شیرین به بار می‌آورد. رشد درخت یک عمل غیر ارادی است ولی اگر به فرض دانهٔ نباتی اختیار از خود داشت و به سبب علاقه و وابستگی به خاک رشدش را به

سوی زمین دلالت می نمود و شاخه هایش را در خاک پنهان می ساخت شک نیست که به صورت درخت در نمی آمد و در اثر محرومیت از نور آفتاب فاسد شده و از بین می رفت.

همین اصل در زندگی انسان نیز صادق و معتبر است انسان در این عالم خاکی زیست می کند، برای تأمین معاش خود ناگزیر از کار و کوشش است و برای حفظ حیات خویش به وسایل مادی نیاز دارد. از سوی دیگر خداوند طبق عهدی که با انسان نموده انقطاع از علایق دنیای مادی و اقبال به عوالم روحانی را برای روح وی مقدر داشته است ولی در این مورد برخلاف درخت که از خود اختیاری نداشت انسان در اعمال خود مختار گذاشته شده است. حال اگر انسان به تصمیم و میل خود تقدیرات عهد و میثاق الهی را نادیده گیرد و به علایق دنیای مادی و ظواهر فریبنده آن دل به بندد به تدریج اسیر مادیات گشته و روحش از نیروی ایمان محروم و دچار فقر روحانی می شود. بر عکس اگر شخص به عوالم روحانی روی آورد و به مظهر ظهور الهی اقبال کند و همه توجه خود را به امور دنیای فانی معطوف نسازد روحش از انوار شمس حقیقت نورانی می شود و بر مقصد جلیلی که به جهت آن خلق شده فائز می گردد. مثال فوق درباره مشابعت درخت و انسان نشان می دهد که عوالم روحانی و جسمانی خداوند با اصول مشابهی با هم ارتباط دارند بنابراین ممکن است با بررسی قوانین مادی به کشف بعضی از اصول روحانی موفق شد. به همین نحو احکام و تعالیم اصلی دین را می توان جلوه هائی از قوانین طبیعت منتها در سطح عالی تری از عالم وجود تلقی نمود. تنها تفاوتی که در این جا موجود است این است که اصول عالم مادون وقتی در عالم مافوق ظاهر می شود بعضی مشخصات جدید اضافی را که در دنیای پست تر موجود نبود واجد می گردد. در مثال فوق عامل جدید اضافی اینست که انسان در تعیین سرنوشت خود از نیروی اراده و اختیار بهره مند است در حالی که درخت که به طور غیر ارادی رشد می کند از این اراده و اختیار محروم می باشد.

حضرت بهاءالله در یکی از الواح مقدّسه این نکته را متذکّر می‌شوند که هر یک از موجودات عالم مادی قرینه و همانندی در عوالم الهی دارند. برای تشخیص این عوالم مشابه انسان می‌تواند به آثار و بیانات انبیای الهی مراجعه و از آن‌ها کسب هدایت کند. مثلاً مطالعه الواح حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء ما را به این حقیقت متیقّن می‌کند که قرینه مظهر الهی در عالم مادی شمس ظاهری است همچنان که خورشید سرچشمه نور و انرژی و موجد حیات در عالم خاک است مظهر الهی نیز در ارتباط با عالم انسانی چنین نقشی را بر عهده دارد و در حقیقت دقت در بعضی از خصوصیات شمس ظاهری ما را تا حدودی به درک و شناسائی بعضی از آثار و صفات شمس معنوی یعنی مظاهر الهی رهبری می‌کند.

حال ممکن است این سؤال پیش‌آید که قرینه روح در عالم جسمانی چیست؟ به طوری که از مطالعه آثار مبارکه مستفاد می‌شود همانند روح در عالم مادی جنین است که در رحم مادر رشد می‌کند بنابراین با تعمق در باره جنین می‌توان تا حدودی به خصایص و کیفیات روح پی برد و مشابّهات شگفت‌آوری را که بین این دو موجود است کشف نمود. مثلاً می‌دانیم که جنین حیات خود را از سلول واحدی آغاز می‌کند در ابتدا جنین از داشتن اعضاء و جوارح محروم است ولی سلول اولیه استعداد آن را دارد که تکثیر یابد و سرانجام به صورت انسان کامل درآید به همین قیاس روح انسانی در ابتدای تکوین فاقد هرگونه تجربه است و به مانند "گوهر آسمانی" دارای خصایص و قوای نهانی است و استعداد آن را دارد که در طول مدّت حیات به تدریج این خصایص نهفته را تقویت و ظاهر نماید. خداوند چنین مقدر نموده که جنین هنگامی که در داخل رحم محفوظ است رشد کند و اندام‌ها و اعضاء لازم را به وجود بیاورد به همین ترتیب روح انسان مقدر است در دوره‌ای که با جسم همراه است سجایای روحانی را در خود بنیان گذارد. در حقیقت در این برهه از زندگی یعنی در رحم این عالم مادی است که روح می‌تواند به کسب کمالات و

خصایل الهی نائل شود و اگر روح انسان این راه را برگزیند می تواند مخزن علم و حکمت و محبت و سایر صفات رحمانی گردد.

رشد اندامها و اعضای بدن در دوران جنینی و تعالی روح انسان در این جهان ترابی با اصول واحدی رهبری می شوند ولی در عین این تشابه یک تفاوت اساسی بین آن دو موجود است. رشد جنین به طور غیر ارادی و تحت سلطه قوانین طبیعی صورت می گیرد در حالی که روح انسان در اکتساب کمالات روحانی مخیر و آزاد است. این در حقیقت یک بعد اضافی است که روح انسانی به آن موهوب ولی عالم طبیعت از آن محروم می باشد.

حضرت بهاءالله در لوحی که به افتخار حاجی محمد خلیل* از مؤمنین معروف قزوین نازل شده چنین می فرمایند:

"... و اما ما سئلت عن الفطرة فاعلم بان كلّ الناس قد خلقوا على فطرة الله المهيمن القيوم وقدر لكلّ نفس مقادير الامر على ما رقم في الواح عزّ محفوظ ولكنّ يظهر كلّ ذلك بارادات انفسكم كما انتم في اعمالكم تشهدون... " (۹)

یکی دیگر از موارد تشابه در حیات جنین و روح این است که جنین در رحم مادر فقط ایام معدودی بسر می برد رحم در حقیقت سرای ابدی برای جنین نبوده بلکه منزلگاه موقت محسوب می شود بهمین ترتیب این دنیای خاکی نیز سرای جاودانی برای روح انسان نیست. دوران زندگانی در این عالم فانی محدود است و هر انسانی بطور اجتناب ناپذیری روزی باید آن را ترک کند. مقصد نهائی جنین ترک عالم رحم و تولّد در این جهان که برای او دنیای بعد محسوب می شود

* برای کسب اطلاع بیشتر درباره این شخص به The Revelation of Bahá'u'lláh جلد دوم صفحات ۲۵۹ تا

می‌باشد. هدف روح انسان و سرنوشت نهائی آن نیز این است که از این عالم بگذرد و به عوالم روحانی الهی بپیوندد. یکی دیگر از وجوه تشابه روح با جنین این است که طفل باید در رحم مادر رشد کند و اعضاء و اندام‌های لازم را به دست آورد. اگر نوزاد انسان بدون لوازم و اسباب متولد شود بعداً نخواهد توانست آن‌ها را در این عالم فراهم نماید و علیل و عقب افتاده خواهد ماند. بهمین نحو روح انسان باید در این جهان صفات روحانی را کسب و در خود تقویت کند چه که اکتساب این صفات مانند علم و حکمت و عشق و محبت و خضوع و خشوع و سایر کمالات الهی تنها در این جهان خاکی میسر است. ملاحظه می‌شود که بعضی از اعضاء در عالم رحم بی‌فایده و اثر است مثلاً چشم‌ها در آن محیط قادر به دیدن اشیاء نیستند ولی بعد از تولد در این جهان نور آفتاب بهمان چشم‌ها قدرت بینائی می‌دهد. اتحاد این دو یعنی پدید آمدن چشم‌ها در عالم رحم و تابش نور آفتاب در این جهان ارزنده‌ترین حس را که بینائی است به انسان عطا می‌کند بهمین قیاس توأم شدن فضائلی که روح در این عالم کسب نموده با کیفیاتی که در عالم روحانی بعد موجود و بر ما در این عالم فانی مجهول است سبب ترقیات روح در عالم بعد خواهد شد.

مادام که انسان در این عالم به‌سرمی‌برد روح و جسم با هم مرتبطند ولی وقتی مرگ فرا می‌رسد این ارتباط پایان می‌پذیرد و جسم به‌مبدأ اصلی خود که خاک است برمی‌گردد و روح نیز به‌اصل خود در عوالم روحانی الهی مراجعت می‌کند. جنین حیات خود را با یک یاخته آغاز می‌کند ولی حین تولد به‌صورت انسان کاملی به‌این عالم قدم می‌گذارد در مورد روح هم‌چنین است روح انسان وقتی در ابتداء از عوالم روحانی ناشی و با جسد همراه می‌شود اثر و قدرتی ندارد ولی اگر در طریق صواب سیر کند و در زندگانی عالم خاکی حیات روحانی داشته و سجایای روحانی کسب کرده باشد هنگام صعود در کمال قدرت و جلال به‌موطن اصلی خود باز می‌گردد. روح انسان در این مرحله روحانی که نمایانگر آیات ربّانی و حائز صفات الهی است شخصیت و هویت خود را حفظ

می‌کند و به فرموده حضرت بهاءالله در عالم بالا با انبیای الهی و برگزیدگان حق محشور و مانوس می‌گردد.

حضرت بهاءالله در لوح عبدالرزاق مقام ارواحی را که در این عالم مادی در سبیل الهی سالک بوده‌اند پس از مفارقت از بدن چنین می‌ستایند:

"... بعد از خروج از بدن بقدرت و قوت و غلبه‌ای ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفه طیبه مقدسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود... (۱۰)

در این جا تضادّ شدیدی بین آغاز و انجام این رشد روحانی روح دیده می‌شود. وقتی که روح هنگام تکوین نطفه با جسم همراه می‌شود از تمام قوا محروم است ولی در حین مفارقت از بدن و موصلت با عوالم روحانی الهی حائز صفات و سجایای رحمانی بسیار می‌باشد. بنا بر این موقعیت و مرتبت روح در عالم بعد بسته به کسب کمالات روحانی در این عالم است، همچنانکه حالت و سلامت نوزاد تازه وارد در این جهان منوط به رشد مناسب وی در رحم مادر می‌باشد.

با تعمق در آثار مبارکه و تحقیق در عالم طبیعت پی به این نکته می‌بریم که عالم خلقت الهی امری محدود نبوده بلکه از جمیع جهات نامحدود و لایتناهی است. این حقیقت در باره جهان مادی نیز که از حیث ابعاد بی‌انتهاست و در باره عوالم الهی که بی‌حدّ و شمار است هر دو صدق می‌کند. حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در بسیاری از الواح مقدسه تصریح فرموده‌اند که روح انسان در عوالم روحانی که لا تحدّ و لا تحصى و از حیث وسعت نامحدود و بی‌انتهاست دائماً به ترقی خود ادامه می‌دهد. حضرت بهاءالله در یکی از الواح می‌فرمایند که عوالم روحانی الهی کلّ طائف حول این عالم ترابی است و لکن در هر عالمی از برای هر نفسی مرتبه خاصی از جانب خداوند مقدر و مقرر گردیده است. (۱۱)

یکی از اسرار جالب خلقت موقعیت و محلّ دنیای بعد یعنی همان عالم ملکوت است که در تمام کتب مقدسه مذکور گردیده. مطالعه آثار مقدسه حضرت بهاءالله و ملاحظه قوانین طبیعت به این

سؤال پاسخ می‌دهد یکی از قوانین طبیعت این است که اشکال عالی‌تر حیات در حول صور پست‌تر حیات دور می‌زنند و به آنها محتاج و وابسته‌اند. در عالم مادی مشاهده می‌شود که تمام موجودات زنده همه‌مایحتاج خود را از عالم جماد که پست‌ترین شکل حیات می‌باشد اخذ می‌کنند. خاک گرچه در مقایسه با سایر صور حیات از همه پائین تر است سبب ایجاد اشکال عالی‌تر حیات می‌شود و به منزله محوری است که عالم نبات، حیوان و انسان بر آن دور می‌زند. بهمین ترتیب عوالم الهی به شهادت آثار مبارکه حضرت بهاءالله بر محور این جهان یعنی عالم انسان دور می‌زند بدین معنی که عالم بعد از این عالم جدا نیست بلکه شامل آن است. در طبیعت دیده می‌شود که وقتی طفل در رحم مادر رشد می‌کند در حقیقت در این دنیا است و تنها یک مرز کوچکی عالم رحم را از این عالم جدا می‌کند. وجود جوجه در درون تخم هم چنین است. پوسته نازکی که بر دور تخم کشیده شده قبل از باز شدن آن مانند یک حدّ فاصل عمل می‌کند ولی در حقیقت تخم و جوجه هر دو از ابتداء در این عالم قرار داشته است. وقتی طفل در رحم مادر قرار دارد هرگز قادر به تصوّر این نکته نیست که دنیائی که قرار است بدان وارد شود تا این حدّ به‌وی نزدیک می‌باشد.

این اصل در عوالم روحانی نیز صادق است. انسان تا زمانی که در این جهان فانی به‌سر می‌برد قادر به درک عوامل محیطه عالم بعد که عالم انسان و تمام محتویات آن را در بر می‌گیرد نمی‌باشد و از تصوّر عظمت و شکوه عوالم الهی نیز قاصر است. تنها پس از مفارقت از جسد است که روح می‌تواند به این حقایق پی‌برد و دریابد که عالم روحانی بعد تاچه اندازه نزدیک بوده و به‌چه صورت این عالم جسمانی را فرا گرفته است. در چنان وقتی روح انسان حقیقت بیان مبارک حضرت بهاءالله را که می‌فرمایند: "فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و این عالم است." (۱۲) درک خواهد نمود.

خداوند به جنین در داخل رحم توانائی کشف حقارت و محدودیت آشیانه موقت خود و وسعت و زیبایی این جهان را عنایت نکرده است. به انسان نیز قدرت آن نداده که در دوران حیات در این جهان حتی به قدر ذره‌ای شرایط و موقعیت عوالم روحانی الهی را درک کند. اگر خداوند این قدرت را به انسان داده بود اصل بقا و پایداری و نیز مقصد از زندگانی در این جهان فانی دچار اختلال می‌گردید. حضرت بهاءالله در یکی از الواح مقدسه می‌فرمایند که اگر مقامی که برای مؤمن حقیقی در عالم بعد مقدّر شده به قدر سرسوزنی آشکار شود همه نفوس از فرط اشتیاق هلاک شوند. داستان سید اسمعیل زواره‌ای ملقب به ذبیح که در بغداد به حضور مبارک حضرت بهاءالله مشرف شد مثال خوبی است. جمال اقدس ابهی رجای ذبیح را اجابت و لمحهای از عوالم غیب الهی را بر وی آشکار فرمودند. ذبیح در اثر این مشاهده نتوانست زندگی در این جهان فانی را تحمل کند و با دست خویش به حیاتش خاتمه داد.*

نفوسی که این جهان را ترک می‌کنند در عالمی وارد می‌شوند که بر دنیای مادی محیط است. طبق آثار مقدسه حضرت بهاءالله نفوذی که این ارواح خالصه نورانیّه از ملکوت ابهی در عالم انسان اعمال می‌کنند سبب اصلی ترقیّات عالم بشر می‌باشد. ملاحظه عالم طبیعت و مطالعه ارتباط بین جنین و کسانی که در این عالم مراقب و نگران آنند سبب می‌شود که انسان حقیقت این امر را بهتر درک کند. بسیاری از نفوسی که از نزدیک و صمیم قلب علاقه‌مند و مواظب سلامت طفل تولّد نشده هستند. در رتبه اول مادر است که طفل را در بدن خود می‌پروراند، به‌ویژه عشق می‌ورزد و حتی حاضر است جان خود را به خاطر سلامت و صیانت او فدا کند. بعد پدر و افراد دیگر هستند که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در حفظ صحت طفل سهیمند. باوجود این کودک تا زمانی که در مرحله جنین است از این همه محبت و مراقبت که به‌سوی او متوجه است کاملاً

* کتاب The Revelation of Bahá'u'lláh جلد اول صفحات ۱۰۱ تا ۱۰۳.

بی اطلاع می‌باشد. بهمین قیاس نفوس و ارواحی که به کمالات روحانی آراسته‌اند مسؤولیت رفاه و رشد و تکامل روحانی انسان را در این جهان بر عهده دارند. حضرت بهاءالله در بسیاری از آثار خود ترقیات عالم انسان را در این جهان به تأییدات ملاًاعلی که گروه انبیا و اصفیای الهی‌اند نسبت داده‌اند. آن حضرت هم‌چنین اشاره فرموده‌اند که وقتی مؤمنین در این دور بدیع فداکاری و قهرمانی فوق‌العاده در سبیل الهی از خود نشان می‌دهند این خدمات سبب سرور و حبور ملاًاعلی می‌گردد.*

حضرت بهاءالله در لوح عبدالرزاق تأثیر ارواح مجردة مقدسه را بر عالم انسان چنین توجیه می‌فرمایند:

"و این که سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن به کجا راجع می‌شود اگر به حق منسوب است به رفیق اعلی راجع لعمرالله به مقامی راجع می‌شود که جمیع السن و اقلام از ذکرش عاجز است هر نفسی که در امرالله ثابت و راسخ است بعد از صعود جمیع عوالم از او کسب فیض می‌نمایند او است مایة ظهور عالم و صنایع او و اشیاء ظاهره در او به امرسلطان حقیقی و مربی حقیقی. در خمیر ملاحظه نمائید که محتاج است به مایه و ارواح مجردة مایة عالمند تفکر و کن من الشاکرین." (۱۳)

نفوذ این ارواح مقدسه بر عالم انسان فقط در جهت خیر و صلاح آدمیان است. حضرت عبدالبهاء تصریح فرموده‌اند که خداوند روح پلیدی را هرگز نیافریده‌است بنابر این احتمال دخالت ارواح شریره از عالم بالا در حیات انسان در این دنیا برای هیچ‌کس در میان نیست زیرا روح هنگام صعود به عالم دیگر نمی‌تواند صفات بد را با خود به آن عالم انتقال دهد و چون عالم بالا از وجود

* بطور مثال به داستان جناب بدیع در کتاب The Revelation of Bahá'u'lláh جلد ۳ فصل ۹ مراجعه

بدی‌ها پاک و مبری است، امکان سرایت شرّ از آن عالم به این جهان وجود ندارد.

روح هم در حین صعود سجایای الهی و خصایص روحانی را که در این جهان کسب نموده با خود به عالم دیگر می‌برد ولی نمی‌تواند صفات بد را با خود به عالم بعد منتقل کند زیرا بدی اصولاً وجود ذاتی ندارد و تنها فقدان خوبی است که به بدی تعبیر می‌شود. برای روشن شدن بیشتر این نکته توجه به چند مثال مفید به نظر می‌رسد. تاریکی به خودی خود وجود ندارد بلکه فقدان روشنایی است فقر هم عبارت از عدم غنا است. شخص فقیر نمی‌تواند بگوید که دارای فقر است چیزی که وی دارد در حقیقت ثروت بسیار قلیل است. مقیاسی برای اندازه‌گیری فقر وجود ندارد فقر تنها می‌تواند به عنوان فقدان غنا معرفی و با موازن ثروت اندازه‌گیری شود. یک شخص بد را می‌توان به عنوان کسی که از محسنات اخلاقی بهره‌اندکی دارد توجیه نمود چنین شخصی از نظر روحانی فقیر است و فقط مقدار کمی از خوبی‌ها را می‌تواند با خود به عوالم روحانی الهی همراه برد.

میزان ترقی روح در عوالم الهی بسته به آنست که انسان تا چه حدّ خود را به زیور صفات حسنه و سجایای پسندیده آراسته است. مقصد عمده از بعث رسل از جانب خداوند همین است که انسان را در اتخاذ طریق صواب در این جهان هدایت و او را به کسب کمالات روحانی و صفات آسمانی تشویق نماید. میدانیم که این صفات عالیّه که بمنزلهٔ اعضاء و جوارح روحانی محسوب می‌شود در عالم بعد برای ادامهٔ ترقیّات روح ضروری می‌باشد. اطاعت از تعالیم الهی وسیله‌ای است که روح را با سجایای روحانی موهوب می‌کند در غیر این صورت روح به حالت خسران و فقر روحانی به عوالم الهی باز می‌گردد.

حضرت بهاءالله در یکی از الواح مقدّسه به این بیان ناطق:

"انها اول شیی حکی عن الله موجدہ و اقبل الیہ و تمسک بہ و سجد له در این صورت به حق منسوب و به او راجع و من غیر آن به هوی منسوب و به او راجع. . . نفسی کہ الیوم لله خاضع است و بہ او متمسک کلّ الاسماء اسمائها و کلّ المقامات مقاماتها... " (۱۴)

از مطالعه آثار الهیہ چنین برمی آید کہ همچنانکہ در این جهان موجودات در مراتب مختلف جماد، نبات، حیوان و انسان قرار دارند و حتی در یک مرتبه درجات متعدّدہ وجود دارد در عوالم الهی نیز روح بہ ترقّی خود در مراتب مختلف ادامه می دهد و این درجات بہ میزان کمالاتی کہ روح در این جهان کسب نموده بستگی دارد و موقعیت روح و رتبه ای کہ در آن قرار می گیرد با تقرّب آن بہ ساحت الهی و با سجایائی کہ می تواند با خود در حین ارتقاء همراه برد تعیین می شود.* البته عامل دیگری ہم در تعیین مقام روح در عالم بعد دخیل است و آن فضل و عنایت الهی است کہ آثار شمول آن خارج از حیطة درک انسان است و بہ برکت آن روح می تواند در عوالم عالیہ سیرو ترقّی نماید.

بہ شهادت آثار مقدّسه حضرت بهاء الله ارواح نفوسی کہ در درجات علیا قرار دارند محیط بر ارواح مراتب سفلی هستند در حالیکہ ارواح متعلّق بہ طبقات ادنی از درک حقایق و قوای سطوح اعلی محروم می باشند. در حقیقت درجه بندی ارواح انسانی و تفاوت مراتب آن ها در عوالم مشابه طبقات مختلفه عالم وجود است کہ بقدرت خداوندی در این جهان خلق شده اند. در عالم جسمانی نیز ملاحظه می شود کہ موجودات پست تر از مشاهده کیفیت طبقات عالی تر قاصرند. مثلاً طبقات سه گانه وجود همه ارتباط نزدیک باهم دارند، از یک هوا استنشاق می کنند و از انوار یک شمس استفاضه می نمایند با وجود این نبات از درک عالم حیوان و حیوان از فهم عالم

*یک نمونه از این عنایت در کتاب The Revelation of Bahá'u'lláh جلد دوم صفحه ۴۰۱ نقل

انسان عاجزاست و بالعکس بر اساس همان اصل عالم حیوان بر عالم نبات اشراف دارد و انسان هم بر تمامی عالم طبیعت حاکم است.

حضرت بهاء الله در لوحی که به اعزاز جناب زین المقربین* نازل فرموده‌اند به این بیانات الهام بخش ناطقند:

"وَأَمَّا مَا سَأَلْتِ مِنَ الْأَرْوَاحِ وَإِطْلَاعِ بَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ بَعْدَ صُعُودِهَا فَأَعْلَمُ إِنَّ أَهْلَ الْبِهَاءِ الَّذِينَ اسْتَقَرُّوا عَلَى السَّفِينَةِ الْحَمْرَاءِ أَوْلَئِكَ يُعَاشِرُونَ وَيُؤَانِسُونَ وَيُجَالِسُونَ وَيَطِيرُونَ وَيَقْصِدُونَ وَيَصْعَدُونَ كَأَنَّهُمْ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِلَّا أَنَّهُمْ هُمُ الْمُطَّلِعُونَ وَهُمْ النَّاطِرُونَ وَهُمْ الْعَارِفُونَ كَذَلِكَ قُضِيَ الْأَمْرُ مِنْ لَدُنِّ عَلِيمٍ حَكِيمٍ أَهْلُ بِهَاءٍ كَمَا فِي سَفِينَةِ الْهَيْهَةِ سَاكِنِينَ كُلِّ أِحْوَالٍ يَكْدِيغِرُ مَطَّلِعٌ وَبَاهِمٍ مَأْنُوسٌ وَ مَصَاحِبٍ وَ مَعَاشِرِ أَيْنِ مَقَامٍ مَنُوطٍ بِأَيْقَانٍ وَ أَعْمَالِ نَفُوسٍ اسْتِ نَفُوسِي كَمَا فِي دَرَجَةٍ وَاقِفِنْدِ مَطَّلِعِنْدِ أَيْ كَمِّيَّاتٍ وَ كَيْفِيَّاتٍ وَ دَرَائِجٍ وَ مَقَامَاتٍ يَكْدِيغِرُ وَ نَفُوسِي كَمَا فِي تَحْتِ أَيْنِ نَفُوسٍ وَاقِعِنْدِ كَمَا هُوَ حَقُّهُ بِرْمَرَاتٍ وَ مَقَامَاتٍ نَفُوسٍ عَالِيَةٍ مِنْ أَيْطِلَاعِ نِيَابِنْدِ لِكُلِّ نَصِيبٍ عِنْدَ رَبِّكَ طُوبَى لِنَفْسٍ تَوَجَّهَتْ إِلَى اللَّهِ وَ اسْتَقَامَتْ فِي حُبِّهِ إِلَى أَنْ طَارَ رُوحُهُ إِلَى اللَّهِ الْمَلِكِ الْمُقْتَدِرِ الْغُفُورِ الرَّحِيمِ وَ أَمَّا أَرْوَاحُ كُفَّارِ لَعْمَرِي حِينَ الْإِحْتِضَارِ يَعْرِفُونَ مَا فَاتَتْ عَنْهُمْ وَ يُنُوحُونَ وَ يَتَضَرَّعُونَ وَ كَذَلِكَ بَعْدَ خُرُوجِ أَرْوَاحِهِمْ مِنْ أَيْدَانِهِمْ أَيْنِ بَسِي مَعْلُومٍ وَ وَاضِحٍ اسْتِ كَمَا فِي بَعْدِ مِنْ مَوْتِ مَطَّلِعٍ بِأَفْعَالٍ وَ أَعْمَالٍ خُودِ خُوهِنْدِ شَدِّ قَسْمٍ بِهَ أَفْتَابِ افِقِ اقْتِدَارِ كَمَا فِي أَهْلِ حَقِّ رَا فِي أَيْنِ فَرِحِي دَسْتِ دَهْدِ كَمَا فِي ذِكْرِ أَيْنِ مَمَكِنِ نَهْ وَ هَمِچِنِينَ اصْحَابِ ضَلَالٍ رَا خُوفٍ وَ اضْطِرَابٍ وَ وَحْشَتِي رُو نَمَائِدِ كَمَا فِي فُوقِ أَيْنِ مَتَصَوَّرِ نَهْ نِيكُو اسْتِ حَالِ نَفْسِي كَمَا فِي رَحِيقِ لَطِيفِ بَاقِيِ أَيْمَانِ رَا مِنْ أَيْدِ عَنَائِتِ وَ الطَّافِ مَالِكِ أَيْدِيَانِ كَرَفْتِ وَ آشَامِيدِ . . . " (۱۵)

* برای مطالعه شرح مختصر حیات جناب زین المقربین به کتاب The Revelation of Bahá'u'lláh جلد اول

اطّلاع بر این حقیقت که ارواح انسانی در عالم بعد در مراتب مختلف ساکن و هریک به مقتضای قابلیت در مرتبه خود ترقی خواهند نمود می‌تواند اثر محسوسی در حیات شخص داشته‌باشد. انسان می‌تواند با درک این حقیقت روش زندگی خود را اصلاح کند، رو به‌خدا بیاورد و روح خویش را با اعمال خالصانه و خصائل حسنه زینت بخشد.

حضرت عبدالبهاء ضمن صحبت در سر میز ناهار در عکّا توضیحات بیشتری در این زمینه بیان فرموده‌اند. کلمات ذیل از جمله بیاناتی است که آن‌حضرت خطاب به میهمانان خویش ایراد نمودند:

"چون فیض الهی غیر متناهی است کمالات انسانی غیر متناهی است. اگر چنانچه نهایت ممکن بود حقیقتی از حقایق اشیاء به درجه استغناء از حق می‌رسید و امکان درجه وجود می‌یافت ولی هر کائنی از کائنات از برای او رتبه‌ای است که تجاوز از آن مرتبه نتواند یعنی آنکه در رتبه عبودیت است هر چه ترقی کند و تحصیل کمالات غیر متناهی نماید به رتبه ربوبیت نمی‌رسد و همچنین در کائنات جماد آنچه ترقی کند در عالم جمادی قوه نامیه نیابد و همچنین این گل هر قدر ترقی نماید در عالم نباتی قوه حسّاسه در او ظهور نکند مثلاً این معدن نقره سمع و بصر نیابد نهایتش این است که در رتبه خویش ترقی کند و معدن کاملی گردد اما قوه نامیه پیدا نکند و قوه حسّاسه نجوید و جان نیابد بلکه در رتبه خویش ترقی کند مثلاً پطرس مسیح نشود نهایتش این است که در رتبه عبودیت بکمالات غیر متناهی رسد لهذا هر حقیقت موجوده قابل ترقی است." (۱۶)

از بیانات مبارکه فوق چنین مستفاد می‌شود که روح انسان به ترقیات خود در عوالم الهی در مرتبه مخصوص خود ادامه می‌دهد و این ترقیات روحانی بسته به فیض و عنایت خداوندی است. یکی دیگر از عوامل مؤثر در تعالی روح اقامه دعا و مناجات در حق متصاعدین است. حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء مناجات‌های متعددی در این زمینه نازل فرموده‌اند. همچنین در آثار مبارکه مصرّح است که اعمال خیریه و کمک به فقرا و محتاجین که به‌یاد درگذشتگان انجام می‌گیرد در

تعالی روحانی آنها در عالم بعد مؤثر است. با توجه به این نکات است که اهل بهاء در صعود عزیزان خود به ترتیب جلسات یادبود جهت دعا و مناجات مبادرت می‌کنند.

تذکار این نکته جالب است که مؤمنین اولیّه در شرق در ایّام حیات حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء سالگرد تولّد خود را هرگز جشن نمی‌گرفتند و حتی آن را به‌خاطر نمی‌آوردند زیرا اقدام به چنین امری را نشانهٔ تفاخر و وسیله‌ای برای ابراز حسّ خودخواهی می‌دانستند و این طرز فکر به قدری طبیعی و واقعی بود که بسیاری از آنان روز تولّد خود را دقیقاً نمی‌دانستند و اگر کسی می‌خواست سالروز تولّد آنان را تجلیل کند احساس اهانت و بی‌احترامی می‌نمودند* و چون در آن ایّام صدور گواهی تولّد هم معمول نبود والدین روز تولّد فرزندانشان را در پشت کتابی ثبت می‌کردند همچنانکه بسیاری از غریبان کتاب مقدّس را که در خانواده داشتند بدین منظور مورد استفاده قرار می‌دادند. قدمای امر تنها سالگرد تولّد انبیاء و اصفیا را سزاوار تجلیل می‌دانستند و به این جهت بجای برگزاری سالگرد تولّد جلسات سالیانه یادبود بیاد عزیزان درگذشته خود برپا می‌ساختند و دوستان را برای شرکت در آن جلسات تذکّر دعوت می‌نمودند. در این احتفالات یادبود حاضرین جهت اعتلاء روح شخص متوفّی دعا می‌کردند، خدمات وی را در ظلّ امرالله باز می‌گفتند، خصائص و سجایای او را می‌ستودند و اگر الواحی به افتخارش صادر شده بود تلاوت می‌کردند و ضمناً از طرف او وجوهی به صندوق‌های خیریه و عامّ‌المنفعه تقدیم می‌نمودند. این رسم یعنی تشکیل جلسات تذکّر سالیانه بیاد متصاعدین که البتّه در امر بهائی اجباری نیست هنوز در بسیاری از خانواده‌های بهائی معمول است. بدیهی است ترتیب این جلسات در مسؤولیت مؤسّسات امری نیست بلکه توسط افراد بهائی به مناسبت سالگرد درگذشت عزیزانشان انجام می‌گیرد.

* در آثار بهائی نصّی وجود ندارد که برگزاری سالروز تولّد را تحذیر یا تشویق کند.

قسمت‌های زیر از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء که در عگا در سر میز ناهار خطاب به میهمانان خود ایراد فرموده‌اند انتخاب شده‌است:

"همچنین پدر و مادر نهایت تعب و مشقت بجهت اولاد کشند و اکثر چون به سن رشد رسند پدر و مادر به جهان دیگر شتابند نادراً واقع که پدر و مادر در مقابل مشقات و زحمات خویش در دنیا مکافات از اولاد بینند پس باید اولاد در مقابل مشقات و زحمات پدر و مادر خیرات و مبرات نمایند و طلب عفو و غفران کنند. مثلاً شما در مقابل محبت و مهربانی پدر باید بجهت او انفاق بر فقرا نمائید و در کمال تضرع و ابتهال طلب عفو و غفران کنید و رحمت کبری خواهید حتی کسانی که در گناه و عدم ایمان مرده‌اند ممکن است که تغییر نمایند یعنی مظهر غفران شوند و این به فضل الهی است نه به عدل زیرا فضل اعطاء بدون استحقاق است و عدل اعطاء باستحقاق چنانچه ما در اینجا قوه‌ای داریم که در حق این نفوس دعا نمائیم، همین طور در عالم دیگر هم که عالم ملکوت باشد همین قوه را دارا خواهیم بود. آیا جمیع خلق آن عالم مخلوق خدا نیستند پس در آن عالم هم می‌توانند ترقی کنند همچنانکه در این جا می‌توانند به تضرع اقتباس انوار نمایند در آن جا هم می‌توانند طلب غفران نمایند، به تضرع و رجا اقتباس انوار کنند. پس چون نفوس در این عالم بواسطه تضرع و ابتهال یا دعای مقدسین تحصیل ترقی می‌نمایند بهمچنین بعد از فوت نیز بواسطه دعا و رجا خود می‌توانند ترقی کنند علی‌الخصوص چون مظهر شفاعت مظاهر مقدسه گردند." (۱۷)

روح در طول دوران حیات انسان به کسب کمالات معنوی موفق می‌شود. این صفات عالیه مانند علم و معرفت، تواضع و حکمت، مهربانی و محبت و سجایای دیگر بتدریج کسب می‌شود و انسان به مرور زمان به بلوغ خود می‌رسد. رشد روحانی انسان بی‌شبهت به رشد جسمی موجودات زنده نیست. اگر به مثال درخت برگردیم می‌بینیم که حیات واقعی آن با کشت دانه در زمین آغاز می‌شود. دانه بتدریج رشد می‌کند، جوانه می‌زند و به ساقه و شاخه و برگ تبدیل می‌گردد و این

رشد همچنان ادامه پیدا می‌کند تا درخت به میوه و ثمر مزین می‌شود. می‌توان گفت که مرحله میوه در حقیقت مقصد غائی و کمال نهائی در زندگی یک درخت محسوب می‌شود زیرا در این موقع است که مقصد اصلی از خلقت آن تحقق می‌یابد. ولی درخت خود به تنهایی نمی‌تواند بارورشود و میوه به بار آورد. درخت در این مثال عامل جنس مؤنث است و برای بارورشدن به‌گرده‌افشانی جنس مذکر نیاز دارد. سایر موجودات زنده هم که نوزاد به‌وجود می‌آورند از همین قاعده پیروی می‌کنند و برای بارورشدن احتیاج به اقتران با متمم خود دارند.

این کیفیت در باره روح نیز صادق است. روح ابتدا در حین تکوین نطفه با جسد همراه می‌شود و بتدریج کمالات الهی را کسب می‌کند بعد زمانی می‌رسد که روح باید میوه و ثمر خود را بمنصه ظهور رساند و تا وقتی که به این مرحله نرسیده نمی‌توان گفت که هدف از موجودیت خود را تحقق بخشیده‌است. این هدف هنگامی متحقق می‌شود که روح به حکم قانون فوق یعنی ائتلاف دو قوه و در نقش مؤنث با عنصر مذکری اقتران نماید. حال اگر روح در این مرحله عالم مادی را بعنوان شریک خود برگزیند، طفلی که از این اتحاد حاصل می‌شود از میراث روحانی محروم بوده و در اعماق دریای ماده پرستی غرق خواهد شد. بسیاری کسانی در این جهان که عاشق مظاهر مادی عالم می‌شوند روح اینگونه نفوس اگرچه در اصل ماهیت روحانی دارد در اثر عشق‌ورزی با جهان مادی دچار فقر روحانی می‌شود و به‌آمال دنیوی آلوده می‌گردد و طفلی به‌وجود می‌آورد که ماده پرستی است و بهیچوجه شایسته مقام بلند روحانی انسان نیست ولی خداوند از طریق عهد و میثاق خود انسان را به‌شناسائی مظهر ظهور الهی وتوجه به‌وی‌مأمور ساخته‌است. حضرت بهاءالله در مناجاتی که مقصد از خلقت را توجیه می‌کند به این بیان مبارک ناطقند:

"أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِأَنَّكَ خَلَقْتَنِي لِعِرْفَانِكَ وَ عِبَادَتِكَ ... " (۱۸)

انسان با توجه به‌آستان حضرت بهاءالله که مظهر ظهور الهی در این دور بدیع‌اند، با تسلیم شدن به‌اراده او و با شیفتگی در عتبه مقدس وی روحش مستعد باروری می‌شود و شایستگی کسب

مواهب ظهورش را پیدا می‌کند. در نتیجه اقتران روح انسان با نفثات حیات بخش ظهور حضرت بهاءالله نوزاد شریف و اصیلی بوجود می‌آید که روح ایمانی است. در این مرحله روح انسان به مقصد نهائی و سرنوشت متعالی خود که به خاطر آن خلق شده نائل و فائز می‌شود.

در هر یک از ادوار دینی مظهر ظهور الهی موهبت ایمان را به مؤمنین خود عنایت می‌کند و این همان چیزی است که حضرت روح از آن به عنوان "تولد ثانوی" یاد کرده است. در این دور بدیع وقتی قلب انسان به شعله محبت جمال قدم افروخته می‌شود و از حقانیت امر مبارکش مطمئن می‌گردد، حالت ایمان بمانند جنین در روحش مکنون می‌شود حال پس از این که با روح ایمان نورانی شد برای تأمین رشد ایمانی نورسیده نیاز به تغذیه روحانی خواهد داشت. مائده آسمانی در این عصر جدید عبارت از کلمات الهی است که از قلم و لسان حضرت بهاءالله نازل و صادر شده است. با استمرار در تلاوت این کلمات هر صبح و شام همچنان که تعلیم آن حضرت است و با اطاعت صرفه از او امر مقدّس وی "روح ایمان" کم‌کم رشد می‌کند، مؤمن در ایمان خود ثابت و راسخ می‌شود و در زندگی از اطمینان و سرور بهره کامل می‌یابد. بر عکس اگر شخص از این نیاز روحانی غفلت کند ایمانش سست می‌شود و بالمره از دست می‌رود. حضرت بهاءالله در بسیاری از الواح مقدّسه شأن و مرتبت ارواحی را که به روح ایمان موهوب بوده اند ستوده و تأیید فرموده‌اند که:

"... از برای مقبل مقامی مقدر شده که اگر به اقلّ از سمّ ابره از آن مقام بر اهل ارض ظاهر شود جمیع از شوق هلاک شوند... " (۱۹)

و نیز در بیان مقام ارواحی که به عرفان حقیقی حضرتشان فائز شده‌اند می‌فرمایند:
"اگر الیوم مقامات نفوس موقنه ذکر شود بیم آنست از فرط سرور بعضی هلاک شوند... لعمرالله نفسی که از نفسی در این امر بر آید معادله نمی‌نماید باو کنوز ارض طوبی لمن فاز ویل للغافلین" (۲۰)

حضرت بهاءالله در لوح دیگر* که به افتخار یکی از حضرات افنان صادر شده در بیان ارزش و مقامی که مؤمنین حقیقی در آستان الهی دارند می‌فرمایند که خداوند آسمان و زمین و آنچه در آنهاست بخاطر محبان خود خلق کرده است. الواح متعددی موجود است که در آنها حضرت بهاءالله پرده از اسرار روح انسانی برداشته و حقایق مربوط به آن را توجیه فرموده‌اند. یکی از این الواح مقدسه که بیش از همه قابل توجه است لوح مبارکی است که در عگا به اعزاز عبدالوهاب یکی از مؤمنین قوچان در ایالت خراسان نازل شده و قسمتی از آن زینت بخش این اوراق می‌گردد:

"و اما ما سئلت عن الروح و بقائه بعد صعوده فاعلم انه يصعد حين ارتقائه الى ان يحضر بين يدي الله في هيكلا لا تغيره القرون و الاعصار و لا حوادث العالم و ما يظهر فيه و يكون باقياً بدوام ملكوت الله و سلطانه و جبروته و اقتداره و منه تظهر آثار الله و صفاته و عنایت الله و الطافه ان القلم لا يقدر ان يتحرك على ذكر هذا المقام و علوه و سموه على ما هو عليه و تدخله يد الفضل الى مقام لا يعرف بالبيان و لا يذكر بما في الامكان طوبى لروح خرج من البدن مقدساً عن شبهات الامم انه يتحرك في هواء ارادة ربه و يدخل في الجنة العليا و تطوفه طلعات الفردوس الاعلى و يعاشر انبياء الله و اوليائه و يتكلم معهم و يقص عليهم ما ورد عليه في سبيل الله رب العالمين لو يطالع احد على ما قدر له في عوالم الله رب العرش و الثرى ليشتعل في الحين شوقاً لذاك المقام الامنع الارفع الاقدس الابهى.

بلسان پارسی بشنو یا عبدالوهاب علیک بهائی این که سؤال از بقای روح نمودی این مظلوم شهادت می‌دهد بر بقای آن و اینکه سؤال از کیفیت آن نمودی آنه لایوصف و لاینبغی ان یذکر الا

* اصل بیان مبارک در اقتدارات صفحه ۱۵۱: "آسمان و زمین و آنچه در او است مخصوص

احبای او خلق شده".

علی قدر معلوم انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آنکه عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند لعمرالله اشراقات آن ارواح سبب ترقیات عالم و مقامات امم است ایشانند مایه وجود و علت عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم بهم تمطر السحاب و تنبت الارض هیچ شیئی از اشیاء بی سبب و علت و مبدأ موجود نه و سبب اعظم ارواح مجرد بوده و خواهد بود و فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و این عالم است باری بعد از صعود بین یدی‌الله حاضر می‌شود به هیکلی که لایق بقا و لایق آن عالم است این بقاء بقاء زمانی است نه بقاء ذاتی چه که مسبوق است به علت و بقاء ذاتی غیر مسبوق و آن مخصوص است به حق جلّ جلاله طوبی للعارفین." (۲۱)

خدا دوست دارد روح انسان را به سوی خود جذب کند و لکن موانع بسیاری بین انسان و خالقش وجود دارد این موانع بصورت تعلق به امور مادی، عقلانی و روحانی بروز می‌کنند و انسان را از تقرب به آستان الهی باز می‌دارند* اگر انسان می‌خواهد به خدا نزدیک شود باید ابتدا این موانع خطیره را از پیش پای خود بردارد و برای همین مقصد جلیل است که خداوند پیامبران خود را در طول قرون و اعصار مبعوث نموده است.

حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح مقدّسه (۲۲) بیان می‌فرمایند که سه موقف بین انسان و خدایش حائل می‌شود و یاران خویش را نصیحت می‌کنند که این مواقف و موانع را پشت سر گذارند تا بتوانند به لقای الهی فائز گردند. مانع اول تمسک به دنیا و زخارف آن است. مانع ثانی وابستگی به مکافات اخروی و ثالث تعلق به نام و نشان ظاهری.

* تقرب به حقیقت و ذات خداوند امری غیر ممکن است. مقصد از خداوند در حقیقت مظاهر امر او هستند.

وقتی یک فرد مؤمن اجازه می‌دهد که منافع مادی عقلانی و شخصی او بر مصالح امرالله پیشی گیرد فی الحقیقه می‌توان گفت که به اشیاء این دنیای فانی تعلق یافته‌است. مقصد این نیست که انسان از مصالح شخصی خود بالمره چشم پوشد بلکه غرض این است که آنها را در سبیل پیشرفت مقاصد روحانی خود صرف کند و اجازه ندهد که متاع دنیوی بین او و خدایش حائل شود.

تعلق به عالم مادی مانع خطیری است که انسان را از اجرای نقشی که در عهد و میثاق الهی دارد باز می‌دارد بهمین جهت حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در بسیاری از آثار مبارکه پیروان خویش را به انقطاع از علائق دنیوی مأمور و آنان را به توجه به آستان الهی و اطاعت از تعالیم آسمانی وصیت فرموده‌اند.

"ای بندگان اگر از بدایع جود و فضلم که در نفس شما ودیعه گذارده‌ام مطلع شوید البته از جمیع جهات منقطع شده به معرفت نفس خود که نفس معرفت من است پی‌برید و از دون من خود را مستغنی بینید و طمطمای عنایت و مقمقام مکرمتم را در خود به چشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهتیه ظاهر و مشهود بینید این مقام امنع اقدس را به مشتیهات ظنون و هوی و افکیات وهم و عمی ضایع مگذارید مثل شما مثل طیری است که باجنحه منیعه در کمال روح و ریحان در هواهای خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید و بعد بگمان دانه به آب و گل ارض میل نماید و به حرص تمام خود را به آب و تراب بیالاید و بعد که اراده صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید چه که اجنحه آلوده به آب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد بود در این وقت آن طایر سماء عالیه خود را ساکن ارض فانیه بیند حال ای عباد پرهای خود را به طین غفلت و ظنون و تراب غل و بغضا میالائید تا از طیران در آسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع نمانید. (۲۳)

اغلب مقصد از انقطاع از علائق دنیوی بخوبی فهمیده نمی‌شود و اینطور تصور می‌شود که غرض از آن انکار کامل دنیا است. بسیاری از نفوس فکر می‌کنند که طریق وصول به انقطاع این است که

انسان خود را از اجتماع جدا کند، در صومعه مسکن گزیند، روش ریاضت پیش گیرد، در سلک درویش درآید و چشم از مسؤولیت‌ها و وظائف شخصی بپوشد.

هیچیک از این روش‌ها با تعالیم حضرت بهاءالله مطابقت ندارد. حضرت بهاءالله در لوح ثانی به ناپلئون سوم رهبان مسیحی را با بیانات مقدسه زیر نصیحت می‌فرمایند:

"قل يا ملاّ الرّهبان لا تعتكفوا في الكنائس و المعابد ان اخرجوا باذني ثمّ آشتغلوا بما تنتفع به انفسكم و انفس العباد كذلك يأمرکم مالک يوم الدين ان أعتكفوا في حصن حبيّ هذا حقّ الاعتكاف لو انتم من العارفين من جاور البيت انه كالميت ينبغي للانسان ان يظهر منه ما ينتفع به ألاکوان و الّذی ليس له ثمر ينبغي للنار كذلك يعظکم ربکم انه لهو العزيز الکریم تزوجوا ليقوم بعدکم احد مقامکم انا منعناکم عن الخيانة لا عمّا تظهر به الامانة." (۲۴)

تعلق به این جهان فانی ممکن است به هر آن چیزی که بین انسان و خدایش حائل شود و او را از تقرب به خالق خود محروم نماید اطلاق شود. از مطالعه آثار بهائی به روشنی معلوم می‌شود که خالق عالمیان این جهان را فقط برای انسان آفریده است. حضرت بهاءالله از جمله در کلمات مکنونه چنین می‌فرمایند:

"ای پسر خاک جمیع آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را ... " (۲۵)

از این بیان مبارک چنین مستفاد می‌شود که این جهان و آنچه در او است کلّ برای انسان خلق شده است. خدا می‌خواهد که انسان از ثروت عالم استفاده ببرد. از روی عقل و درایت بر اساس قوانین طبیعت از منابع آن بهره‌برداری کند. به کار و کسبی مشغول شود و از تمام چیزهای خوب که می‌تواند بدست آورد مالک شود و از تمام خوشی‌های مشروع که زندگی در اختیارش می‌گذارد لذت برد. ولی انسان نباید اجازه دهد که اشیاء این جهان فانی بر وی غالب شود و بر قلب و روحش حکومت نماید. حقیقت این است که در این دور بدیع حضرت بهاءالله کار روزانه را بشرط اینکه به نیت خدمت به عالم انسان انجام گیرد در حکم عبادت حقّ قرار داده‌اند. جمال مبارک

انسان را مأمور فرموده‌اند که برای بهتر شدن دنیا و برای ساختن نظم بدیع جهانی بر روی این کره خاکی خدمت و فعالیت کند. در یکی از الواح مبارکه این بیانات عالیات از قلم اعلیٰ نازل گردیده‌است:

"انّ الذی لن یمنعه شیء عن الله لا بأس علیه لویزین نفسه بحلل الارض وزینتها و ما خلق فیها لانّ الله خلق کل ما فی السموات و الارض لعباده الموحّدين کلوا یا قوم ما احلّ الله علیکم و لا تحرموا انفسکم عن بدایع نعماته ثم اشکروه و کونوا من الشاکرین." (۲۶)

شخص ممکن است ثروتمند ولی در عین حال از علائق دنیوی منقطع باشد در حقیقت اگر انسان حیات خود را با تعالیم الهی منطبق کند می‌تواند به حصول این کیفیت موفّق شود. حضرت بهاءالله در یکی از الواح مقدّسه (۲۷) بیان می‌فرمایند که نعمت‌های این جهان و مصنوعات زیبای آن کلّ مظاهر صنع الهی و مرایای ظهور خداوندی هستند بنا بر این تملّک این نعمت‌های مقدّره سبب تعلق انسان به اشیاء مادی نمی‌شود بشرطی که شخص دل به آنها نبندد، خویشتن را اسیر آنها نسازد و در کلّ احيان متذکّر به این حقیقت باشد که تمام دنیا و مافیها مانند ظلّ زائل و ناپایدار است. جمال اقدس ابهی در همین لوح مبارک در بیان مقصد از تعلق به دنیامی‌فرمایند که یکی از معانی دنیا و تعلق به آن وابستگی به "منکرین جمال بی‌مثال است و مغرضین از طلعت بی‌زوال".

درک دقیق معنی انقطاع مستلزم بررسی طبیعت انسان است ملاحظه می‌شود که طبیعت حیوانی انسان او را به خودخواهی وادار می‌کند. حسّ بقای ذات انسان را برآن می‌دارد که در جستجوی خوراک و پوشاک و مسکن تلاش کند. وی در پی راحت، ثروت و خوشی می‌رود و علاقه زیادی به جمع کردن هر چیز زیبا و لذت‌بخش که با آن روبرو می‌شود پیدا می‌کند در چنین شرایطی تمام این عوامل و نیز همه استعدادات حسّی، روحی و عقلانی وی را برای پیشبرد مصالح شخصی بکار گرفته می‌شود، شخص ارباب زندگی خود می‌شود و بصورت محوری در می‌آید که تمام دارائی مادی و نیز استعدادات عقلانیش در حول آن دور می‌زند حال فرض کنیم این شخص روزی

با امر مبارک آشنا می‌شود، به حقیقت آن پی می‌برد و عشق آن در دلش آشیانه می‌کند این شخص امر مبارک را مانند اشیاء دیگر به دارائی خود می‌افزاید ولی خود هنوز به عنوان ارباب در مرکز امور قرار دارد و تمام دارائیش که امرالله را نیز شامل است در حول وجودش گردش می‌کند و خادم مصالح شخصی او است. این شخص می‌توان گفت که به علایق دنیوی دل بسته است چه که مصالح شخصی بر مصالح امری وی تقدّم یافته و نفس اماره‌اش بر احساسات روحانی غالب گشته است. این شخص دین خود را با اشیاء دیگر دارائیش در یک تراز می‌نهد و انتظار دارد همچنانکه از سایر فقرات دارائی خود بهره می‌برد از دین خود هم بهمان ترتیب استفاده نماید.

انقطاع واقعی از اشیاء دنیوی هنگامی حاصل می‌شود که انسان امر مبارک را به عنوان محور زندگی خود قرار دهد بطوری که تمام خواسته‌های شخصی و مادی وی بر محور امرالله دورزند در چنین حالی انسان می‌تواند از اشیاء مادی که گرد آورده است استفاده کند بدون اینکه به آنها دلبستگی پیدا نماید و چون امر الهی بعنوان محور اساسی و محرک اصلی در حیات او است هرگز عملی بر خلاف تعالیم الهی از وی سر نخواهد زد و هر قدمی که در زندگی روزانه برمی‌دارد با اوامر الهی منطبق خواهد بود. انسان وقتی به این مقام بلند اعلیٰ می‌رسد مصالح امری بر خواسته‌های شخصی وی تقدّم پیدا می‌کند و هنگامی که بر خدمت امر قیام کند آماده مواجهه با مشکلات هر اندازه که هم خطیر باشد خواهد بود. اینچنین شخصی می‌توان گفت که بکمال انقطاع رسیده است.

انقطاع از حطام دنیوی معمولاً امری دشوار و مستلزم فداکاری و از خود گذشتگی است و لکن وقتی شخص مؤمن از چیزی که برایش عزیز و گرانبها است بخاطر امر الهی میگذرد قوای اسرار آمیزی آزاد می‌شود که سبب رشد و پیشرفت امرالله می‌گردد. صرف وقت در خدمت به امرالله، تلاش برای فتح نقطه جدیدی به قصد استقرار شریعة الله، گذشتن از راحت وطن مألوف و رفتن به سرزمین ناشناخته به قصد مهاجرت و تبلیغ دین الله، مساعدت مالی برای پیشرفت مصالح امری، قبول

تضییقات و مشقّات بخاطر ایمان به امر مبارک الهی و حتّی ایثار جان در سبیل امر جمال اقدس ابهی، تمام این گذشت‌ها بشرط اینکه با صمیمیت و حسن نیت انجام گیرد در محضر حقّ محبوب و مقبول و بی‌شکّ سبب حصول فتوحات روحانیّه است. این شرط یعنی خلوص نیت شرط اصلی و اساسی ثبوت بر عهد و میثاق الهی و وفاداری نسبت به آن است و بدون آن اعمال انسان در آستان حضرت رحمان مقبول و پذیرفته نیست. حضرت بهاءالله با عبارات زیر به این حقیقت شهادت می‌دهند:

"ای پسران آدم کلمه طیبه و اعمال طاهره مقدسه به‌سماء عزّ احدیه صعود نماید جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هوئی پاک شود و بساحت عزّ قبول در آید چه‌که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند این است آفتاب حکمت و معانی که از افق فم مشیت ربّانی اشراق فرمود طوبی للمقبلین" (۲۸)

و اما در باره مانع ثانی با زیارت آثار مبارکه معلوم می‌شود که مقصد از خلقت انسان عرفان خداوند رحمان است. طبق یکی از احادیث اسلامی خداوند ابتدا "کنز مخفی" بوده ولی بعد اراده کرده که شناخته شود و بنا بر این انسان را آفریده است که وی را بشناسد. حال انسان خدا را یافته و باو اقبال نموده است. در صلوة صغیر که حضرت بهاءالله برای تلاوت روزانه احبّای خود نازل فرموده‌اند و در صفحات پیشین بدان اشاره شد این عبارات عالیات موجود است:

"شهد یا الهی بانک خلقتنی لعرفانک و عبادتک ... " (۲۹)

بنا بر این واضح است که انسان خلق شده که خدای خود را با خلوص قلب خدمت و عبادت کند و به کسب رضای وی امیدوار باشد ولی هدف این نیست که انسان برای اعمال خود پاداش گیرد. اعمال انسان از نظر حقّ وقتی مقبول و محبوب است که صرفاً بخاطر عشق الهی انجام گیرد نه علّت دیگر. حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس به این حقیقت شهادت می‌دهند:

"ان أعمالوا حدودی حباً لجمالی ... " (۳۰)

در حقیقت وقتی شخص مؤمن با عشق حقیقی به مظهر امر الهی اقبال می‌کند دیگر نمی‌تواند منافع شخصی خود را در نظر گیرد و طبیعتاً آنها را به‌کنار می‌گذارد. وی بقدری مجذوب مظهر امر می‌شود که حاضر است آنچه دارد در راهش فدا کند بدون اینکه اجر و پاداشی برای خود طلب نماید.

ولی اگر اعمال خوبی که انسان انجام می‌دهد به امید مکافات در عالم بعد باشد این خود نوعی وابستگی و تعلق است و سدّی میان وی و خداوند محسوب می‌شود. انقطاع واقعی این است که انسان هرکاری را صرفاً بخاطر خدا انجام دهد بدون اینکه منتظر مکافات اخروی باشد.

و اما در باره مانع ثالث: در آثار مبارکه حضرت بهاءالله اشارات زیادی در باره "ملکوت اسماء" وجود دارد. خداوند در کنه ذاتش مافوق تمام اسماء و صفات است و لکن در جمیع عوالم خود چه روحانی و چه جسمانی تمام اسماء و صفات خود را ظاهر و متجلی می‌کند بطوری که هر کائنی از کائنات جلوه ای از اسماء و صفات الهی است. در عالم روحانی تجلی این صفات بقدری شدید است که انسان در حیات دنیوی هرگز به درک آن قادر نمی‌تواند بود و لکن در عالم بشری این صفات در عالم اسماء نمایان می‌شود و انسان غالباً به آنها تعلق خاطر پیدا می‌کند.

حضرت بهاءالله در بسیاری از الواح مقدسه پیروان خود را تحذیر می‌فرمایند که اسیر و برده عالم اسماء نگردند. در گفته معروف اسلامی "الاسماء تنزل من السماء" مفاهیم گسترده ای نهفته است. در این عالم هریک از صفات الهی در قمیص نامی مستور و پوشیده است و هر اسمی خصائص آن صفت معین را آشکار می‌کند. مثلاً سخاوت یکی از صفات الهی است و در افراد انسانی هم ظاهر می‌شود. شخصی که از این صفت بهره دارد غالباً به آن مغرور می‌شود و دوست دارد دیگران او را سخی بنامند. حال اگر دیگران سخاوت وی را تصدیق کنند مسرور می‌شود ولی اگر آن را نادیده گیرند متأسف می‌گردد. این یک نمونه از تعلق انسان به عالم اسماء

است. گرچه در این مثال خصلت سخاوت عنوان شده ولی این کیفیت در مورد تمام اسماء و صفات الهی که در افراد انسان متجلی می شود صادق است.

معمولاً انسان این صفات را بجای اینکه از حق بداند به خود نسبت می دهد و آنها را برای تقویت نفس خودبین خود بکار می گیرد. مثلاً یک شخص عالم از عنوان علم برای معرفت خود استفاده می کند و وقتی که نامش در همه جا مشتهر می شود احساس خشنودی و سربلندی می کند و یا شخص دیگری که نامش با تحسین و تمجید در جائی برده می شود قلبش از مباهات و رضایت به پرواز در می آید. اینها نمونه هائی از تعلق و تمسک به عالم اسماء است.

اجتماع عصر حاضر روح انسان را تحت تأثیر احساسات زیان آوری قرار می دهد و بجای اینکه او را بروح خدمت و گذشت تشویق کند به رقابت وامی دارد و یاد می دهد که به موفقیت های خود مغرور شود. اجتماع امروزی از همان اوان کودکی به انسان یاد می دهد چگونه حس خود پرستی خویش را تقویت کند، خود را برتر از دیگران شمارد و بالمآل شخصیت و موفقیت و قدرت به دست آورد. ظهور حضرت بهاءالله مقصدش تغییر و تقلیب این جریان زیان آور است. بر طبق تعالیم امر روح انسان باید به خصائل از خود گذشتگی و خضوع مزین شود تا شاید به انقطاع از عالم اسماء موفق گردد.

حضرت عبدالبهاء مثل اعلائی تعالیم جمال اقدس ابهی این نوع انقطاع را در رفتار و اعمال خود بمنصه ظهور و بروز رساندند. آن مولای عزیز در حیات مبارک خویش هرگز در پی اعتلای نام نبودند و هیچوقت معرفت و اشتها نخواستند. یکی از نمونه های این روش آن بود که بهیچوجه مایل نبودند عکسی از ایشان برداشته شود و می فرموده اند که گرفتن عکس نشانه ابراز شخصیت است و برای همین بود که در روزهای اول ورود به لندن اجازه عکس برداری به هیچکس ندادند. ولی بعداً در اثر فشار مخبرین جراید و رجای مصرانه احباب صرفاً برای ارضاء خاطر آنان با این امر موافقت نمودند.

القاب مهیمنه‌ای که حضرت بهاء‌الله به حضرت عبدالبهاء عنایت فرموده‌اند عظمت و رفعت مقام آن حضرت را نشان می‌دهد و لکن حضرت مولی‌الوری هرگز آن القاب را بکار نبردند و پس از صعود جمال اقدس ابھی بجای همه آن عناوین منیعه نام عبدالبهاء را برای خود اختیار فرمودند و از یاران نیز خواستند که آن حضرت را بهمین نام بخوانند. فی الحقیقه عبودیت صرفه در آستان بهاء تنها چیزی بود که در نظر آن حضرت گرانها شمرده می‌شد. عبارات زیر از جمله بیانات مبارکه‌ای است که در آنها حضرت عبدالبهاء در کمال محویت و فنا حقیقت مقام خویش را توجیه فرموده‌اند:

"نام من عبدالبهاء است صفت من عبدالبهاء است حقیقت من عبدالبهاء است نعت من عبدالبهاء است رقیّت به جمال قدم اکیل جلیل و تاج و هاج من است و خدمت به نوع انسان آئین قدیم من ... نه اسمی دارد نه لقبی نه ذکری خواهد نه نعتی جز عبدالبهاء این است آرزوی من این است اعظم آمال من این است حیات ابدی من این است عزّت سرمدی من." (۳۱)

یکی از مشخصات بارزه نظم بدیع جنینی حضرت بهاء‌الله این است که هرگز شخصیت‌هایی که مظهر انانیت و غرورند را در خود پناه نمی‌دهد. حضرت بهاء‌الله به مؤسّسات امرالله اعمّ از محلی و ملی یا بین‌المللی قدرت حاکمه لازم را عطا فرموده‌اند ولی نفوسی که افتخار عضویت در این مؤسّسات را دارند هیچگونه حقّ حاکمیت ندارند برخلاف رجال جامعه دنیای امروز که با اعمال قدرت در پی شهرت و محبوبیت می‌دوند اعضاء تشکیلات بهائی اگر بخواهند به حضرت بهاء‌الله وفادار باشند نمی‌توانند جز محویت و فنا و خضوع و خشوع روش دیگر در پیش گیرند. آنانکه بسبب عدم بلوغ یا فقدان ایمان واقعی به نیل به این خصائل و موازین موفق نمی‌شوند در حقیقت اسیر عالم اسماء گشته و از مواهب و عنایات الهی در این عصر رحمانی محروم می‌مانند.

انقطاع از عالم اسماء ممکن است برای یک شخص بهائی بسیار دشوار باشد و تلاش برای نیل به آن در سراسر ایام حیات ادامه یابد ولی از سوی دیگر اگر شخص به درک این حقیقت موفق

شود که فضائل و موقّیّت‌های وی واقعاً از خود او نبوده بلکه مظاهر صفات الهی هستند از تعلق به عالم اسماء آزاد می‌شود و به مقام خضوع و خشوع حقیقی فائز می‌گردد. چنین شخصی منشأ فضایل روحانی در عالم انسانی می‌شود و این عالی‌ترین مقامی است که خداوند برای انسان مقدر فرموده است. درجه موقّیّت یک فرد بهائی در خدمت به عهد و میثاق الهی بسته به آن است که تا چه حدّ بتواند خود را از این تعلّقات سه‌گانه آزاد و منقطع نماید.

انسان برای نیل به این هدف متعالی باید به عرفان مقام حضرت بهاء‌الله بعنوان مظهر امر الهی برای این عصر رحمانی فائز شود و بعد او امر و احکام آن حضرت را با بصیرتی کامل و فکری بالغ و حالتی متضرّعانه به موقع اجرا گذارد. این عرفان هم با ازدیاد معارف امری و خدمت به امر الهی برای انسان میسر و حاصل می‌شود در این موقع است که قلب انسان آماده کسب معرفت الهی می‌شود و در عالم ایمان به رتبه ایقان می‌رسد. در این زمان است که اطاعت از تعالیم بهائی با اطمینان خاطر انجام می‌گیرد. چه که شخص به‌اهمیت او امر الهی پی می‌برد و حکمت و فضیلت و لزومیت آنها را درک می‌کند. در این مرحله است که افکار، تصوّرات، آمال، اقوال و اعمال او همه با عهد و میثاق الهی هم‌آهنگ می‌شود و بالاخره در این موقع است که روح وی به کسب فضائل و سجایای الهی نائل می‌شود و این در حقیقت ثمره نهائی تمسّک به عهد و میثاق الهی است که روح را به ترقّی در عوالم روحانی الهی موقّ می‌نماید.

مآخذ

- ۱ _ حضرت بهاء الله، کلمات مکنونه عربی نمره ۵
- ۲ _ حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله نمره ۸۳
- ۳ _ یوحنا ۱۳ _ ۱۲: ۱۶
- ۴ _ حضرت محمد، قرآن، سوره ۱۷ آیه ۸۵
- ۵ _ حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله نمره ۸۲
- ۶ _ حضرت ولی امر الله، ترجمه از "Messages to Alaska" صفحه ۷۱
- ۷ _ حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله نمره ۸۲
- ۸ _ حضرت عبدالبهاء، مفاوضات صفحه ۱۱۴
- ۹ _ حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله نمره ۷۷
- ۱۰ _ حضرت بهاء الله، مأخذ بالا نمره ۸۰
- ۱۱ _ حضرت بهاء الله، مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۲۰
- ۱۲ _ حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله نمره ۸۱
- ۱۳ _ حضرت بهاء الله، مأخذ بالا نمره ۸۲
- ۱۴ _ حضرت بهاء الله، مأخذ بالا نمره ۸۲
- ۱۵ _ حضرت بهاء الله، مأخذ بالا نمره ۸۶
- ۱۶ _ حضرت عبدالبهاء، مفاوضات صفحه ۱۷۴
- ۱۷ _ حضرت عبدالبهاء، مفاوضات صفحه ۱۷۵
- ۱۸ _ حضرت بهاء الله، ادعیه حضرت محبوب صفحه ۸۴
- ۱۹ _ حضرت بهاء الله، نقل از توفیق ظهور عدل الهی صفحه ۱۵۹

- ۲۰_ حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله نمره ۶
- ۲۱_ حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله نمره ۸۱
- ۲۲_ حضرت بهاءالله، مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۲۶
- ۲۳_ حضرت بهاءالله، مجموعه الواح چاپ مصر صفحه ۳۲۵_۳۲۶
- ۲۴_ حضرت بهاءالله، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض صفحه ۹۹_۱۰۰
- ۲۵_ حضرت بهاءالله، کلمات مکنونه فارسی نمره ۲۷
- ۲۶_ حضرت بهاءالله، نقل از ترجمه توفیق ظهور عدل الهی صفحه ۶۹
- ۲۷_ حضرت بهاءالله، مائده آسمانی جلد ۸ صفحه ۲۹
- ۲۸_ حضرت بهاءالله، کلمات مکنونه فارسی نمره ۶۹
- ۲۹_ حضرت بهاءالله، ادعیه حضرت محبوب صفحه ۸۴
- ۳۰_ حضرت بهاءالله، کتاب اقدس فقره ۴
- ۳۱_ حضرت عبدالبهاء، نقل از توفیق دور بهائی صفحه ۶۸